

واژه «نوه» در کتیبه اشکانی شاپور اول در حاجی آباد و تطبیق آن با متون میانرودانی^۱

بهزاد معینی سام^۲

محمود نقی زاده^۳

سارا محمدی اوندی^۴

بهنام محمدی اوندی^۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۳۰

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

ساختار و معنای بیشتر واژه‌ها، به کاربرد، نقش و اهمیتی بر می‌گردد که برای کاربرانش در زمان نخستین، داشته‌است. همچنین، شماری از واژه‌ها، طی تاریخ یک زبان، به دلایلی از زبان دیگر وام گرفته شده‌اند که این فرایند یکی از ویژگی‌های زبانی است. بر پایه این فرایند و طی مهاجرت آریه‌ها به فلات ایران و جایگزین شدن به جای تمدن‌های میانرودانی، دگرگونی‌هایی در زبان‌های ایرانی باستان پدید آمد. همچنین، زبان‌های ایرانی باستان، تأثیراتی از زبان‌های

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2019.27232.1747

^۲ دکترای تخصصی تاریخ، استادیار گروه تاریخ، هیأت علمی دانشگاه آزاد، واحد نجف آباد (نویسنده مسئول)؛

behzadms44@gmail.com

^۳ استادیار گروه زبان خارجه و زبانشناسی، دانشگاه پیام نور، ابران

Mahmood_naghizadeh@yahoo.com

^۴ کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ایذه؛ Sarabms60@gnail.com

^۵ کارشناسی ارشد تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قزوین؛ Behnam.avandi@gnail.com

میانرودانی باستان پذیرفتند. واژه «نوه» از جمله واژه‌هایی است که شکل نخستین آن، در هند و اروپایی و آریه‌ای آغازین بازسازی شده‌است. هدف از نوشتن مقاله، این است که ساختار واژه «نوه» یا «پور-پور» را در کتیبه حاجی آباد شاپور اول، بررسی نمائیم و اینکه این واژه مرکب از چه نوع ساختار زبانی پیروی می‌کند. از این رو، روش کار، نخست بررسی ساختار واژه «نوه» در دوران هند و اروپایی و متن‌های ایرانی باستان است. سپس، ساخت دیگر آن را که به صورت «پور-پور» در کتیبه حاجی آباد است، با هم ساخت خود در متن‌های میانرودانی مقایسه شد تا از جنبه ساختاری، به تغییر شکل آن در دوران میانه زبان فارسی و تأثیرپذیری آن از زبان‌های میانرودانی پی برده باشیم.

واژه‌های کلیدی: نوه، پسر، میانرودان، فارسی، هند و اروپایی

۱. دیباچه

هندواروپایی نامی است که از جنبه جغرافیایی به خانواده زبانی گسترده‌ای گفته شده که دربرگیرنده بیشتر زبان‌های اروپا در گذشته و اکنون، تا منطقه پهنای ایران و افغانستان و شمال شبه‌قاره هند است (Watkins, 2007, p. 1). وست^۱ و شماری از صاحب‌نظران بر این باورند که زیستگاه هندواروپایی‌های آغازین، در دشت‌های شمال دریای سیاه و کاسپین یا منطقه پونت و کاسپی بوده‌است (West, 2007, p. 8). هندوایرانیان، شاخه شرقی هندواروپایی، پس از آمدن به آسیای مرکزی، فرهنگ‌های گوناگونی را در آن‌جا پدید می‌آورند (Kuz'mina, 2007, p. 11). در واقع، از آسیای مرکزی بود که نخستین مهاجرت‌های مهم و ایجاد سکونت‌گاه‌ها در فلات ایران، بین ۱۰۰۰-۸۰۰ پ.م، در عصر آهن دو به وقوع پیوست. این آریه‌ها به آسیای غربی رفتند و به رشته کوه‌های زاگرس رسیدند. سپس، از آن‌جا به کردستان امروزی و بخش‌هایی از شمال عراق، آذربایجان در شمال غرب و هیرکانیه باستان در شمال ایران آمدند (Farrokh, 2007, p. 23). از آن‌جا که ایرانیان غربی همسایگان نزدیک تمدن‌های میانرودانی بودند، اطلاعات تاریخی آشکاری درباره آن‌ها (پارسیان و مادها) وجود دارد. نخستین این اسناد، کتیبه‌های آشوری هستند که در سال ۸۳۵ پ.م، به شاهان زاگرس مرکزی با عنوان «۲۷ قبیله پارشوش/paršuwaš šarrāni» و به مادها پیرامون ۷۴۴ یا ۷۲۷ پ.م، اشاره دارند. ایرانی‌های غربی شاهنشاهی‌های ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی را پدید آوردند و وام‌دار دولت‌های نیرومند پیش از خود گشتند و تأثیراتی هم بر دولت‌های نیرومند همزمان خود گذاشتند (Witzel, 2001, p. 8).

¹ West

امپراتوری‌های بابل، ماد و پارس را باید به عنوان یک هم‌زاد از همان ساختارهای چندملیتی پیشین در نظر گرفت که هر یک از آن‌ها از یک کشمکش داخلی در همان ساختار سیاسی سرچشمه می‌گیرند. به بیان دیگر، امپراتوری‌ها در هر زمان، تحت رهبری و حاکمیتی جدید و با یک انتقال سیاسی از یک ملت به ملت دیگر پدید می‌آیند. در این مورد، استرابو^۱ گزارش می‌دهد که «آداب پارسیان همانند آشوریان است» و بابل را «یک متروپلیس یا کلان‌شهر آشوری» می‌خواند. البته، امپراتوری با هر گونه تغییر در رهبری دگرذیسی پیدا می‌کند، با وجود آن، تغییرات نسبتاً اندک هستند و فقط جنبه سطحی دارند (Sweeney, 2008, p. 174).

۱.۱. ضرورت و پیشینه پژوهش

از آن‌جا که دولت‌های ایرانیان باستان وام‌دار تمدن‌های میان‌رودانی گشتند و تأثیر بسزایی در زمینه‌های گوناگون از آنان پذیرفتند، نیاز است ساختار و واژگان زبان‌های ایران باستان را در زمینه‌های گوناگون با ساختار زبانی و واژگانی میان‌رودانی مقایسه نمود. در این‌جا تلاش بر این است تا واژه نوه (پور-پور) در متن‌های اشکانی را که به احتمال زیاد تحت تأثیر سبک نوشتاری متن‌های میان‌رودانی است، بررسی گردد؛ چرا که در کشورمان پژوهش‌اندکی در زمینه مقایسه متن‌های ایرانی باستان و نمونه‌های میان‌رودانی انجام گرفته است.

بنابراین، با توجه به ساختاری که واژه نوه در کتیبه حاجی‌آباد دارد، این پرسش مطرح می‌گردد که آیا چنین ساختاری (puhrēpuhr) به صورت مرکب یا دوگان‌سازی شده در زبان‌های ایرانی باستان رایج بوده است و می‌توان در ساختار واژگان خانواده هندواروپایی و هندوایرانی چنین ساختاری را یافت؟ چنان‌چه این ساختار واژگانی در زبان‌های خانواده هندوایرانی وجود نداشته باشد، با توجه به ساخت واژه از کدام ساختار زبانی وام گرفته شده است؟

۲. روش کار

۲.۱. واژه نوه در خانواده هندواروپایی و ایرانی باستان

۲.۱.۱. واژه نوه در شاخه‌های هندواروپایی

واژه نوه به عنوان یکی از بحث برانگیزترین واژه‌های هندواروپایی در پیوند با نظام خانواده در نظر گرفته می‌شود که شماری آن را به سان تنها واژه‌ای هندواروپایی عام در نظر می‌گیرند و شماری دیگر آن را به نظام خانواده نسبت می‌دهند. این واژه در بیشتر زبان‌های هندواروپایی سلتی، ژرمنی، ایتالیک، بالتی، اسلاوی، آلبانی، یونانی و هندوایرانی آمده است. مساله اساسی این است که این

¹ G. P. Strabo

واژه در کنار معنای «نوه» مفهوم «پسر خواهر» (یا خواهرزاده) را داشته‌است. برای نمونه، در سلتی (ایرلندی باستان /nia= پسر خواهر، نوه)؛ لاتین (/nepōs= نوه، اولاد، و در لاتین سلطنتی متأخر= خواهرزاده)؛ ژرمنی (انگلیسی باستان /nefa= نوه، خواهر زاده)؛ بالتی (لیتوانی /nepuotis=نوه)؛ اسلاوی (اسکان-اومبریایی /netiji=خواهرزاده)؛ و آلبانی (/nip=نوه، خواهرزاده، آمده‌است. شماری از زبان‌شناسان بر این بحث دارند که هم معنای «نوه» و هم مفهوم «خواهرزاده» باید نسبت داده به دوران هندواروپایی آغازین باشد، اما شماری دیگر بر این باورند که معنای «خواهرزاده» فقط در میان شماری زبان‌ها، دگرگونی دومینی داشته و شامل همه زبان‌های شمال غربی هندواروپایی نمی‌گردد. بنابراین، معنای دوم نمی‌تواند به همه هندواروپاییان نسبت داده شود و در زبان‌های شرقی هندواروپایی فقط معنای «نوه» را داشته‌است (Mallory & Adams, 2006, p. 211; Mallory & Adams, 1999, p. 99).

در هندواروپایی واژه /h₂nep-ōt/ برای «زادگان نرینه» و /h₂nep-t-ih₁/ برای «زادگان مادینه» به کار می‌رود (Vaana, 2008, p. 406). باک^۱ هندواروپایی آن را از nepot* و مؤنث nepti* گرفته که احتمالاً از ne نفی و شکلی از ستاک /pati= سرور، در سنسکریت و لاتین /potis= توانا، می‌آید که تحت الفظی «بی قدرت» معنی می‌دهد (Buck 1949.112). نورایی در فرهنگ لغات هندواروپایی *nepot را از ریشه /nembh/، *nebh- به معنی نم و رطوبت گرفته‌است (Nourai, 2012, p. 323)، ولی هلموت ریکس (Rix, 2001) در زیر ریشه‌های آمده از ریشه *nebh به واژه «نوه»، اشاره‌ای نداشته‌است (Rix, 2001, p. 448).

واژه ژرمنی *Nefoz در زیر شاخه در نورس باستان /nefi= خویشاوند، انگلیسی باستان /nefa/ و انگلیسی نو /nephew/ است (تغییر معنایی آن به برادرزاده در لاتین به نظر نمی‌رسد تا پیش از ۱۵۰ میلادی روی داده باشد) که ریشه‌شناسی آن نزدیک به سنسکریت /napāt/، اوستایی /napāt/ و لاتین /nepos/ (Skeat, 1980, p. 347; Orel 2003, p. 283)، در ایلید هومر nepothes = زاده و پسر، در آلبانی /nip=نوه، در کورنوالی /noi=نوه و در اوستا /apam napā/ ایزدی به معنی «نوه آب‌ها» است (Pokorny, 1959. V. II. p. 764).

نوه در هندوایرانی باستان /nápāt/ و هندی باستان /nápāt/ به معنای «پسر، نوه و اولاد» آمده که در حالت مفعولی مفرد /nápāt-am/ و فاعلی جمع /nápāt-ah/ شده‌است. هندی باستان /apám nápāt/ با اوستایی /apam napā/ به معنای «پسر آب‌ها» به ویژه از سوی آگنی ایزد آتش قابل قیاس است و اپام نبات به عنوان یک ایزد شاید نشان‌دهنده یک شکل متقدم‌تر در

¹ Buck

مقایسه با نورس باستان /sævar nidr/ = «خویشاوند آب‌ها یا آتش» باشد. در هندی /náp̄tr/ ستاک قوی /náp̄āt/ است که از ابرهای باران به دست آمده است (Mayrhofer, 1963, p. 11; Mayrhofer, 1996, p. 132).

۲.۱.۲. واژه نوه در ایرانی باستان

بر پایه اسناد نوشتاری تاریخ زبان فارسی را به سه دوره باستان میانه و نو تقسیم می‌کنند: اسناد نوشتاری باستان اوستا و کتیبه‌های هخامنشی هستند و اسناد نوشتاری در دوره میانه آثار به‌جامانده از متن‌های زبان‌های شرقی و غربی و کتیبه‌های اشکانی و ساسانی است (Windfuhr, 2009, p. 12). در اوستای متقدم این واژه به صورت /napāt/ و در اوستای متأخر به صورت /naptar, nafəðar/ به معنی «نوه و پسر دختر یا پسر»، بیشتر با واژه آپام /apam/ به معنای «فرزند آب‌ها» و «نام یک ایزد یا رودخانه‌ای» که از کوه سرچشمه گرفته است (Bartholomae, 1904, p. 1039)، و شکل /naptya/ آن به معنی «نسل و زاده» آمده است (Reichelt, 1967, p. 469).

این واژه، در فارسی باستان به همان صورت اوستایی /napāt/ آمده که معنای «نوه» می‌دهد و داریوش در بیان شجرنامه خود از آن استفاده کرده است (Kent, 1950, p. 193). پل هورن، نوه و نبیره را از /náp̄āt/ می‌گیرد که در کردی /nevi/، افغانی و بلوچی /nwasai/ و شغنی /nabos/ شده است (Horn, 1883, p. 234).

در دوره میانه زبان فارسی واژه «نوه» به شکل آوانویسی /nab/ و حرف نویسی (np) آمده (Mackenzie, 1971, p. 57) و نیبرگ و هوبشمان آن را به صورت حرف نویسی /npy/ و آوانویسی /nap/ از فارسی باستان /napā/ آورده‌اند که در فارسی نو /navah/ شده است. فارسی نو «نواده» هم از پهلوی /napāt-ak/ به حالت مفعولی فارسی باستان *napātam/ و اوستایی /napātəm/ برمی‌گردد (Nyberg, 2003, p. 136; Hubschmann, 1895, p. 102). فقط در کتیبه حاجی آباد شاپور اول که به زبان و خط پهلوی اشکانی است، این واژه برخلاف دیگر متن‌ها به صورت /phurephur/ = نوه، آمده و در سایر متن‌های پهلوی، /nab/ به کار رفته است. خود واژه «پور» به معنای «پسر» از پهلوی اشکانی /puhr/ به فارسی باستان /puça/ و اوستایی /puθra/ برمی‌گردد (Nyberg, 2003, p. 136)، که ریشه در هندواروپایی *putlos/ مرکب از /p(a)u- = کوچک، و پسوند تصغیر /-tlo/ به معنای «شخص کوچک» دارد (Mallory & Adams, 2006, p. 211). متن پهلوی اشکانی کتیبه شاپور اول:

𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴
𐎠𐎹𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴
𐎠𐎹𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴
𐎠𐎹𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴 𐎠𐎹𐎡𐎴

1. Widāwan im man mazdēsñ bay šāpuhr šāhān šāh ērān ud anērān kē čīhr až yazdān puhr mazdēsñ bay artaxšir šāhān šāh ērān ud kē čīhr až yazdān puhrēpuhr bay pāpak

« این تیرانداری من مزدپرست شاپور شاهنشاه ایران و انیران که نژاد از ایزدان [دارد] پسر مزدیسن بگ اردشیر شاهنشاه ایران که نژاد از ایزدان [دارد] نوه بابک » (Nyberg, 2003, p. 122).

۲. واژه نوه در متن‌های میانرودانی

۲.۱. سومری

سومری زبانی جداگانه و ازبین‌رفته در خاور میانه باستان در جنوب عراق امروزی و همانند مصر باستان از نخستین زبان‌های نوشتاری است. زبان سومری همانند عیلامی و هوری جزء زبان‌های پیوندی است. یعنی زبان‌هایی که واژه‌ها در آن با ترکیب واژگ‌ها به هم یعنی یک ریشه با پسوندهای پشت سر هم ساخته می‌شوند (Brown & Ogilvie, 2009, p. 20). نخستین اسناد آن به هزاره چهارم پ.م، و متأخرترین آن به سده اول پ.م، برمی‌گردد. آشور-بانی-پل شاه آشوری^۱ سده هفتم پ.م، به این موضوع می‌بالیده که قادر به خواندن سومری باستان بود (Dalby,

^۱ این منطقه نامش را از شهر آشور 𐎶𐎵 پایتخت اصلی این امپراتوری گرفته‌است که خود به آشور نام خدای ملی آنان برمی‌گردد. این نام در دست‌نوشته‌های اکدی به شکل اسمی /aššurû/ = آشوری؛ صفتی /aššuyātu/ = (زبان) آشوری آمده‌است. البته، نام شهر در کهن‌ترین زمان به شکل /A-šū-urki/ یا /A-šurki/ (از این زمان به بعد تلفظ /šir/ به /šur/ تغییر کرد) آمده‌است. این واژه تا حوالی ۲۰۰۰ پ.م، با یک واج /š/ نوشته می‌شد و از زمان شمشی-آداد اول نوعی حالت نوشتاری پیدا کرد که /Ausar/ خوانده می‌شد و تازه از زمان آشوروابالیت اول (حدود ۱۳۸۱ پ.م) است که با دو واج /š- šur/ نوشته شد. گونه نوشتاری ایدئوگرام (مفهوم‌نگاشت) آن PAL-TILki بود. همچنین، باید در نظر داشت که در متون، عبارت /Libbi ali/ = درون شهر، به جای آشور به کار نمی‌رفته، بلکه تنها اشاره به بخشی از شهر داشته که احتمالاً مربوط به دوران سومر است. در دست‌نوشته‌ها و کتیبه‌های شاهان آشوری بارها از «خدای آشور /ilu Aššur/ 𐎶𐎵 یا 𐎶𐎵𐎶𐎵𐎶𐎵 و «سرزمین آشور» /māt Aššur/ 𐎶𐎵𐎶𐎵 سخن به میان آمده‌است.

Eric Cline (2007). *Civilizations of the Near East and Southwest* (Cline, 2007, p. 16) & George Bertin (1888). *Abrided Grammars of the Languages of the Cuneiform Inscriptions, Containing, Sumero-Akkadian Grammar, Assyro-Babylon Grammar, Vanic Grammar, Medic Grammar, Old Persian Grammar*. Bertin (1888, p. 28) Budge et al., (1902). *Annals of the Kings of Assyria*. (Budge et al., 1902, p. 1) & Jeremy Black & Andrew George (2000). *A Coincise Dictionary of Akkadian*. (Black & George, 2000, p. 29) & Bruno Meissner (1965). *Akkadisches Handwörterbuch*. (Meissner, 1965, p. 84) & Kaspar K. Reimschneider (1973). *Lehrbuch des Akkadischen*. (Reimschneider, 1973, p. 22).

2004, p. 587). آشکار نیست چه زمان زبان گفتاری سومری از بین رفته، اما برخی تاریخ آن را به هزاره دوم پ.م، بر می‌گردانند (Brown & Ogilvie, 2009, p. 1022). زبان سومری برای متن‌های علمی، آئینی و سلطنتی به کار می‌رفته و آن را /eme-gir/ مرکب از /eme/ (زبان) + /gir/ (بومی) یا «زبان بومی» می‌نامیدند (Foxvog, 2104, p. 16). اما خود واژه «سومر» واژه اکدی است که در متون اکدی به صورت /šumeru/ آمده است (Soden, 1974, p. 1271). زبان سومری با هیچ‌یک از زبان‌های دیگر دنیا ارتباط ندارد (Comrie, 2009, p. 20). این زبان، جزء زبان‌های پیوندی است که در آن واژه‌ها از توالی یک سری از واژک‌ها ساخته می‌شوند و هر یک از آن‌ها بیان‌کننده یکی از اجزاء شمار، شخص، زمان و موارد مشابه هستند (Sawyer, 2001, p. 504). ساختار اسم در زبان سومری بسیار ساده است و اسم‌ها صرف نمی‌شوند. آن‌ها فقط دو صورت ممکن دارند: ستاک اصلی و ستاک دوگان‌سازی شده. یک ستاک می‌تواند در بردارنده واژک‌های کاملاً تکراری و یا تا اندازه‌ای تکراری باشد. یک چنین ستاک‌های دوگان‌سازی شده نامیده می‌شود. ستاک‌های دوگان‌سازی شده بخشی از یک واژه دستوری هستند؛ زیرا که جدا از هم نمی‌توانند بیابند. این ویژگی است که آن‌ها را با صفت‌ها و فعل‌ها یکسان می‌سازد. همچنین، اسم‌های دوگان‌سازی شده گونه‌ای اسم جمع را می‌سازند که با صفت‌های دوگان‌سازی شده و ستاک فعل‌های دوگان‌سازی شده یک شکل مشترک دارند؛ /kur- kur = کوه‌ها (Jagersma, 2010, p. 104 & 140).

در متن‌ها و فرهنگ لغت‌های سومری، /dumu-ka/ اسمی است که سومریان هم برای «نوه» (Volk, 1999, p. 82; Vacin, 2011, p. 62) و هم برای «اولاد» به کار می‌برند (Sallaberger, 2010, p. 128; Halloran, 1990, p. 84)، گوده از فرمانروایان سومری لاگاش در سال‌های ۲۱۴۱ - ۲۱۲۲ پ.م، فرمانروایی داشت و حامی هنر و سازنده معبد جدید گیرسو بود. در متنی از او واژه «نوه» با همان پاره گفته بالا آمده است (Leick, 2010, p. 80):

۲. «به اندازه گیلگمش پیشرفت کرده، و تختگاهش در آن‌جا است و هیچ‌کس او را برنخواهد داشت و خدایشان نینگیش زیده است، نوه خدای آن، که الهه مادرشان نین - سونه است».

^dGIŠBIL-ga-meš-da mu-a GIŠ-gu-za-gub-ba-bi lu nu-kur-e dingir-zu
^dnin-giš-z-i-da duma-KA-an-kam dingir-ama-zu ^dnin-sun-na. (Edzard, 1997, p. 100)

۳. «برای خدای تنگ، نون شاه اومه پسر ائنده، موآ نوه ان، شکله، شاه اومه»

D.TAG.NUN il lugal-umma ŠĀR-DIŠ dumu e-an-da-mu dumu-KA en-a-kal-le lugal-umma (Frayne, 1998, p. 396)

البته، واژه /Dumu/ به معنی «پسر» بارها در متن‌هایی همچون از «اناتوم» سومری دیده می‌شود:

۴. «زمانیکه آنو و انلیل، شاه آسمان و زمین به مردوک، بزرگترین پسرانکی...»

Ud an^den-lil lugal-an-ki-da-ge^dmarduk, dumu-sag^den-ki-ka-ra...

𐎠𐎶𐎠𐎵𐎠𐎶𐎠𐎶𐎠𐎵𐎠𐎶𐎠𐎵𐎠𐎶𐎠𐎵𐎠𐎶𐎠𐎵𐎠𐎶𐎠𐎵𐎠𐎶𐎠𐎵
𐎠𐎶𐎠𐎵𐎠𐎶𐎠𐎵𐎠𐎶𐎠𐎵𐎠𐎶𐎠𐎵𐎠𐎶𐎠𐎵𐎠𐎶𐎠𐎵𐎠𐎶𐎠𐎵𐎠𐎶𐎠𐎵𐎠𐎶𐎠𐎵𐎠𐎶𐎠𐎵

۵. «پسر ا-کور-گال پاتسی لاگاش»

Dumu a-kur-gal pa-te-si šir-la-bur-ka-ga (Gadd, 1924, p. 59)

۲.۲.۲. اکدی

زبان اکدی مشتق از اکد یا اکده، به زیستگاه و شهری اختصاص دارد که سارگون اکدی ساخت و یا آن را فتح کرد. بنابر روایات، نیز نام اکدی را نیز ساکنان بابل و آشور بر مبنای آن به مردمان ساکن اکد دادند (Mass, 1996, p. 11). زبان اکدی جزء خانواده زبانی سامی است که کهن‌ترین زبان سامی در میانرودان است. اصطلاح اکدی کهن در بردارنده اسناد نوشتاری زبان اکدی از کهن‌ترین دوره تاریخ میانرودان تا پایان دورهٔ خاندان سوراور است. اکدی کهن از دیدگاه متون و زبان‌شناسی به سه دوره دسته‌بندی می‌شود: ۱- دوره پیش‌سارگونی از کهن‌ترین زمان تا پادشاهی لوگالزاگسی ۲- دوره سارگونی در بردارنده دورهٔ شاهان خاندان اکد است ۳- دورهٔ اور سوم، دربرگیرندهٔ زمانی از پایان خاندان اکد تا پایان خاندان سوم اور است (Gelb, 1961, p. 11). نوشته‌های اکدی کهن در بردارنده همه عناصر اصلی است که از ویژگی‌های نوشتار سومری است: واژه‌نگارها یا نشانه‌های واژه‌ای، هجانگارها یا نشانه‌های هجایی، و نشانه‌های کمکی. در اکدی کهن تنها آن واژه‌نگارهای سومری به کار می‌روند که نشان‌دهنده اسم هستند. گذشته از آن، این واژه‌نگارها هم به عنوان اسم (LUGAL, DUMU, DUB, MU) و هم با نشانه‌های آوایی (KUG.BABBAR-am=kaspam, LUGAL-um=šarrum) به کار می‌روند (همان، ۳۰). اسم در زبان اکدی در چهار حالت فاعلی، اضافی، مفعولی برایی، و مفعولی رایج می‌شود (Sallaberger, 2010, p. 12). در متن‌های اکدی واژه‌ای که برای پسر به کار می‌رود، همان سومری /dumu/ است که این واژه را در متون اکدی از سارگون به بعد مشاهده می‌کنیم.

۶. «لوش-ایشان پسر خیشیب-راسینی شاه عیلام»

Lu-uh-iš-an DUMU ḫI-si-ib-ra-si-ni LUGAM NIM.KI

۷. «شو-انلیل پسر سارگون شاه جهان»

Šu^d-en-lil DUMU sar-ru-GI LUGAL KIS

۸ «پسر نرم-سین نیرومند»

DUMU^dna-ra-am^dEN.ZU da-nim

۹. «ریگموش-الشو پسر شاه»

Ri-ig-mu-us-al-su DUMU LUGAL (Frayne, 1998, p. 17)

در زبان اکدی یک روش جمع بستن اسم، دوگان سازی ستاک بود و البته این روش کاربرد محدودی داشت. هنگامی که یک واژه چندهجایی است فقط یک هجای آن تکرار می-شد: /mu/=آب، /mami/=جمع؛ /šamu/=آسمان، جمع /šamame/ گهگاه دوگان سازی یک معنای سببی به ستاک می داد: /gi/=برگشتن، /gi-gi/=برگرداندن (Bertin, 1888, p. 44). این احتمال وجود دارد که زبان اکدی متأثر از زبان سومری است. اسم های جمع در متن های اکدی هنگامی که هجایی نوشته نمی شوند، می توانند به شکل واژه نگار، دوگان سازی شده نوشته شوند: /dumu.dumu/=پسران (Gelb, 1961, p. 205). گذشته از آن، /binbini/ در زبان اکدی به معنای «نوه» هم به کار می رود (Soden, 1974, v. II. p. 127 & Fossey, 2014, p. 31). این گونه دوگان سازی در دیگر واژه های هجایی چون /libbilibbi/، /līpi/ سومری «ŠA.BA.BAL» («نوه بزرگ، اولاد»، دیده می شود (Black & George, 2000, p. 183). البته، گهگاه «DUMU.DUMU» به معنای «شهروند» و نه نوه، در متن های سومری آمده است (Frayne, 1993, p. 10).

۱۰. «گذشته از آن، از دریای سفلی تا دریای علیا شهروندان آگده پاس داشتند شهریاری او را و ماری و عیلام به انقیاد سارگون سرور سرزمین در آمدند».

iš-tum-ma ti-a-am-tim ša-pil-tim a-di-ma ti-a-am-tim a-li-tim
DUMU.DUM a.ka.de^{KI} ENSI-ku-a-a-tim u-ka-lu ma-ri^{KI} NIM^{KI} (Frayne, 1993, p.15)

۲.۲.۳. بابلی کهن و میانه

پس از اینکه زبان اکدی رو به نابودی می رود، این زبان در میانرودان در دو منطقه دگرگونی یافت و پس از تاریخ ۲۴۰۰ پ.م، خود به دو زیر شاخه بابلی و آشوری دسته بندی می شود. بابلی در بخش جنوبی میانرودان کاربرد داشت و آشوری در بخش شمالی آن به کار می رفت. از این رو، تاریخ زبان اکدی را به چهار دوره دسته بندی می کنند: اکدی کهن (۲۵۰۰-۲۰۰۰)؛ بابلی و آشوری کهن (۲۰۰۰-۱۵۰۰)؛ بابلی و آشوری میانه (۱۵۰۰-۱۰۰۰)؛ و بابلی و آشوری نو (۱۰۰۰-۵۰۰) (Gray, 1971, p.3 & Shimron, 2002, p. 3). از جنبه وجود متون گوناگون، نامه ها و اسناد هم چهار دوره را برای زبان بابلی در نظر می گیرند: بابلی کهن (سده ۲۰ تا ۱۶ پ.م)؛ بابلی میانه (سده

Reimschneider,) ۱۵ تا ۱۱ پ.م؛ بابلی نو (سده ۱۰ تا ۷)؛ و بابلی متأخر (سده ۶ تا ۱۰۰ پ.م). (1973, p.17). نام بابلی کهن، نامی قراردادی برای نخستین شواهدی است که بر این گمان است تفاوت گویشی بین اصطلاح‌های بابلی و آشوری پیش از هزاره دوم وجود نداشته‌است. گویش بابلی کهن به عنوان مرحله باستانی زبان برای نسل‌های پسین بابل و اشور در نظر گرفته می‌شود (Brown & Ogilvie, 2009, p. 21).

در دوره حکومت کاسیان ما پیشوندهایی به عنوان حرف تعریف داریم. این پیشوندها در فهرست اسامی با عنوان =mar/پسر؛ TUE-SAL یا =marat/دختر؛ TUR-TUR=نوه؛ و KAL-TUR-TUR=نوه بزرگ، آمده‌است (clay, 1912, p. 45).

۲.۲.۴ آشوری

زبان آشوری به گروه شمال غربی زبان‌های سامی تعلق دارد. با وجود آن، پیوستگی آن با زبان عبری بیشتر از زبان‌های هم‌گروه خود چون بابلی است (King, 1898, p. 34). آشوری و بابلی هرگز به یک زبان الفبایی تحول پیدا نکردند. این زبان شماری محدود نشانه داشت و خط آن غالباً هجانگار^۱ بود (Mercer, 1921, p. 19). در زبان آشوری اسم و صفت در شکل با هم تفاوتی نداشتند. اسم‌های دو جنس مذکر و مؤنث، و اسم معنی به شکل مؤنث به کار می‌رفت و اسم دو شمار جمع و مفرد داشت. صرف اسم در سه حالت فاعلی مختموم به /u/، مفعولی رایبی مختموم به /a/، و اضافی مختموم به /i/ به کار می‌رفت. همچنین، اثراتی از جمع دوگان‌سازی شده همانند /māmi/=آب، در آن مشاهده می‌شود (Sayce, 1914, p. 49). شماری از اسم‌ها هم بودند که در زبان آشوری دوگان‌سازی کامل را در واژه نشان می‌دادند: /lakalaka/=لک لک؛ /sarsaru/=جیر جیرک؛ /barbaru/=شغال؛ /binbinim/=نوه (Delitzsch, 1889, p. 144). این گونه دوگان‌سازی‌ها به عنوان یک واژه به شمار می‌آمدند (همان، ۱۴۴).

یکی از واژه‌هایی که در متون آشوری معنای «نوه یا اولادی از فرزند پسر» دارد /lib-pal-pal/ است که در کتیبه آشور-بانی-پل از آن یاد شده‌است (Mercer, 1921, p. 3). این واژه از /lipu(m)/ گرفته شده که در زبان اکدی معنای «اولاد» می‌دهد و مشتق‌های آن برای اعضای خانواده به کار می‌رود (Black & George, 2000, p. 183).

۱۱. «نوه سناخریب»

𐎠𐎡𐎢𐎣𐎤𐎥𐎦𐎧𐎨𐎩𐎪𐎫𐎬𐎭𐎮𐎰𐎱𐎲𐎳𐎴𐎵𐎶𐎷𐎸𐎹𐎺𐎻𐎼𐎽𐎾𐎿𐏀𐏁𐏂
Lip-pal-pal sin- ahi- irba

¹ Syllabary

در جای دیگر از کتیبه آشور-بانی-پل از نوه با پاره گفته *ablu abli* / یاد شده است و از *aplū, ablu* / گرفته شده که به صورت هجایی *apil, abil* نوشته می‌شود (Delitzsch, 1896, p. 113).

۱۲. «نوه او منل دسی»
Um-man- am-ni ablu abli ša um-man-al-da-si
۱۳. «نوه مردوخ بلکن»

ablu abli maraduk-bal-iddina (Smith, 1871, p. 11, 196 & 238; Borger, 2004, p. 345; Smith, 1887, p. 54)

در جاهای دیگر برای نوه پاره گفته *mār māri* / به کار رفته است. این پاره گفته دوگان سازی شده به عنوان یک واژه در نظر گرفته می‌شود.

۱۴. «نوه بل نیراری»
mār māri ša ilu bēl. Nirari (Budge et al., 1902, p. 6)

۱۵. «پسر شمشی-آداد، شاه بزرگ، شاه نیرومند، نوه آشور-نصیر-پل، مردی دلور، از اولاد آداد-نیراری و شاهزاده ای گرامی و از نسل شلمنصر شاه بزرگ و شاه نیرومند»

Mār šamši-adad šarru rabû šarru dan-nu... mār māri ša aššur-nāsir-apli zirku qar-du... pīr-v adad-nērāri rabû na-'du...lip-lip ša šulmānu-ašarēdu šarru rabû šarru dan-nu (Worthington, 2012, p. 194)

۱۶. «کاخ آشور-بانی-پل شاه جهان، شاه سرزمین آشور، پسر اسرحدون، شاه سرزمین آشور، نوه سین-اخ-ریب»

Ekal maššur-bān-apil šar kiššati šar māt aššur mār maššur-aḥa-iddin šar māt aššur mār māri sin-aḥḥr-eribe (Hunger, 1968, p. 107)

دوباره در همان کتیبه از پاره گفته *mār māri* / استفاده شده است:

۱۷. «نوه...»

mār māri x (Grayson, 1987, p. 179)

از آشور-بانی-پل:

۱۸. «کاخ آشور-بانی-پل شاه همه، شاه سرزمین آشور، پسر اسرحدون، شاه سرزمین آشور، نوه سین-اخ-ریب، شاه سرزمین آشور»

Ekal^m daššur-bān-apli šar kiššati šar māt aššur AŠ mār māri^m dsinaḥḥe meš eriba māt aššur AŠ (Hunger, 1968, p. 107)

۳۸۰ / واژه «نوه» در کتیبه اشکانی شاپور اول در حاجی آباد و تطبیق آن با متون میانرودانی

در متون آشوری دوباره ردپای دوره اکدی کهن DUMU DUMU را در کتیبه شمشی-
اداد پنجم و دیگر شاهان می‌یابیم:

۱۹. «نوه اشور-نصیر-پل دوم»

DUMU DUMU ša maš-šur –PAB-A

۲۰. «و نوه هایش»

DUMU DUMU MEŠ. Šu (Grayson, 1996, p. 205 & 183)

۲۱. «نوه اداد-نیراری دوم»

DUMU DUMU ša mdlŠKUR-ERIN.TAḤ (Grayson, 1991, p. 195)

در کتیبه اداد-نیراری اول:

۲۲. «نوه انلیل-نیراری که نایب السطنه اشور بود»

DUMU DUMU ša ^mdenlil ERIN.TA ŠID aš-šur-ma ša (Grayson, 1987, p.132)

۲۳. «ریستی-بل نه گرحی»

^mrisiti ba-al DUMU DUMU ša (Starr, 1990, p. 108)

۲۴. «نوه سارگون دوم شاه جهان و شاه آشور»

DUMU DUMU m LUGAL-GI.NA MAN ŠU MAN KUR aššur^{KI}
(Leichty, 2011, p. 103)

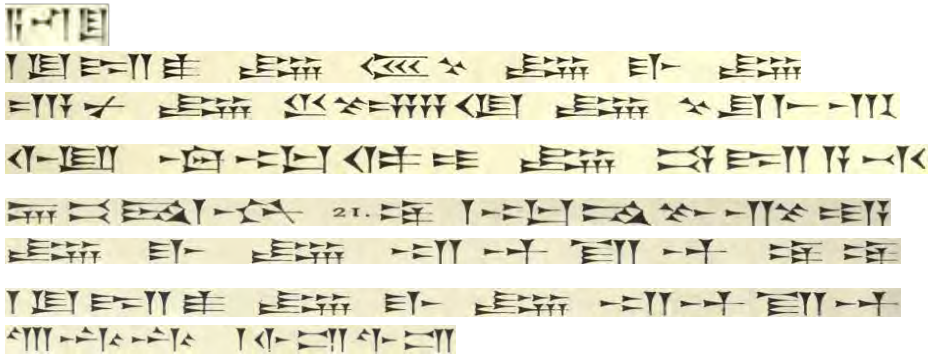
۲.۲.۵. بابلی نو

بابلی نو، زبان گفتاری و نوشتاری جنوب بین النهرین تا پایان شاهنشاهی آشور بوده که پس از آن اصطلاح بابلی متأخر برای دوره پایانی متون نوشتاری به اکدی بوده است. این گویش‌ها در بردارنده متن‌های اداری و نامه‌ها هستند و متن‌های بابلی متأخر تا سده اول میلادی کاربرد داشته است. برای متن‌ها یادبودی و ادبی بابلی معیار به کار گرفته می‌شد (Thomason, Mass, 1996, p.23; 2006, p. 230). در فهرست نام‌های بابلی نیز در یادکردِ نسب‌نامه واژه نوه به همان شکل سومری آمده که هم‌معنای /mār mārsū/ است:

۲۵. «آمل-نبو-پسر-نبو-یریش و نوه اش»

LU.^dAG A-šú šá ^dAG.KAM ú A DUMU-šú (Weisberg, 2003, p. 192-254)

در متن زیر از مشهور کوروش بزرگ به بابلی نو واژه «نوه» دنباله سنت میانرودانی است:



/rabu / شاه /šarru/ جهان /kiš-šat/ شاه /šar/ کوروش /^mku-ra-aš/ من /A-na-ku /
 /^{mat} šu-me-ri / شاه /šar/ بابل /Babili^k/ شاه /šar/ نیرومند /dan-nu/ شاه /šarru/ بزرگ /
 / چهار گوشه /ir-bi-it-tim/ شاه /šar/ اکد /ak-ka-di/ و /U/ سرزمین سومر /
 /^{lu}an-ša-
 an/ شاه /šar/ بزرگ /rabi/ شاه /Šarri/ کمبوجیه /^mka-am-bu-zi-ia/ پسر /ma/
 شاه /šar/ بزرگ /rabi/ شاه /šarri/ کوروش /^mku-ra-aš/ شهر انشان /mar mari/
 /^{alu}an-ša-an/ چیش پیش /^mši-iš-pi-iš/ پسر نوه /Liplipi/ شهر انشان نوه (پسرپسر)
 (Wiessbach, 1911, p. 4; King, 1898, p. 108)

۲.۲.۶. آرامی

دستگاه نوشتاری و زبانی ارامیان، از خانواده شمال غرب خانواده سامی، از سوریه تا میانرودان گسترده‌گی داشته‌است (Wallenfels, 2000, p. 51). مردمانی که به آرامی و دیگر زبان‌های سامی سخن می‌گفتند، سبب گردیدند تا زبان آرامی در خاور نزدیک باستان گسترش یابد (Naveh, 2005, p. 127; quoted from Dalby, 2004). زبان آرامی از سوی پارسیان هم به کار گرفته شد و در آن دوره به دو گویش آرامی غربی و آرامی شرقی گروه‌بندی شده بود. آرامی غربی متشکل از گویش‌های فلسطینی و نبطی بود و آرامی شرقی در بردارنده گویش‌های بالمیری، سریانی، الیمایی و مندایی بود. خط و زبان آرامی مورد استفاده دولت‌های ایرانی باستان بود و زبان آرامی در نتیجه کشورگشایی‌های عرب‌ها جایگاه خودش را از دست داد (Dalby, 2004, p. 32).

ساختار اسم: اسم‌ها در زبان آرامی به دو گروه دسته‌بندی می‌شوند: ۱- اسم‌های با اصل آرامی و واژه‌های سازگار شده با ساختار زبانی آرامی ۲- وام‌واژه‌هایی که با ساختار زبانی آرامی سازگاری نیافته‌اند. گروه نخست با اصل آرامی، در بیشتر موارد با /a/ یا /ta/ پایان می‌یابند و گروه دوم خود را با صرف اسمی در پسوند‌های مختوم به /a/ و تا حدی /ta/ سازگار می‌شوند.

واژه‌های مرکب اسمی هم وجود دارد که از یک بخش [mārit-]/[māre] (دارنده) به همراه یک اسم ساخته می‌شوند. بخش اول اغلب بدون تکیه است و واکه (-a) معمولاً کوتاه می‌شود: /mare-qiwt/=نیرومند، /mare-dukāna/=مغازه‌دار. گذشته از آن، نام‌های شغل‌ها می‌تواند از یک شکل اسمی از یک ریشه /Pwl/ همراه با شماری اسامی دیگر ساخته شده باشد: /hašta-awāla/=کارگر (Khan, 1999, p. 135).

اسم‌های دیگری وجود دارند که می‌توانند با دوگان‌سازی ستاک دو همخوانی: /qalqal/؛ با دوگان‌سازی همخوان پایانی ستاک سه همخوانی: /qatalal/؛ و با دوگان‌سازی دو همخوان پایانی ستاک سه همخوانی: /qatalal/، شکل بگیرند (Johns, 1972, p. 82). درست مانند دیگر زبان‌های شرقی شامی، یک روش جمع بستن، تکرار بود که در آن بخش اصلی تکرار می‌شد. البته، این شکل جمع، فقط در /toppa/=توپ، جمع /toppāpe/ آمده‌است (Johns, 1972, p. 30). گذشته از آن، شماری از فعل‌ها با دوگان‌سازی ستاک ساخته می‌شدند: /qtqt/=بریدن، /xšxš/=سفر کردن، /lflf/=وزیدن (Khan, 1999, p. 109).

نوه: در زبان آرامی و زیر شاخه‌های آن /bar/ به معنی پسر و نوه، و /bar bar/ در همان معانی به کار می‌رود (Strong, 1999, p. 113). گذشته از آن، /ben bane/ به معنی هم پسر و هم نوه به کار رفته‌است (Strong, 1999, p. 339 & 374; Buhl, 1915, p. 103).

۳. نتیجه‌گیری

واژه نوه در کتیبه حاجی‌آباد ساختاری داشت که این پرسش را مطرح می‌کرد که چنین ساختاری (puhrēpuhr) می‌تواند به صورت مرکب یا دوگان‌سازی شده در زبان‌های ایرانی باستان رایج بوده باشد؟ و یا حتی می‌توان در ساختار واژگان خانواده هندوایرانی و هندواروپایی چنین ساختاری را یافت؟. چنانچه این ساختار واژگانی در زبان‌های ایرانی وجود نداشته باشد، با توجه به ساخت واژه از کدام ساختار زبانی وام گرفته شده‌است؟

همان‌گونه که مشاهده شد، «نوه» در کهن‌ترین شکل خود در تمام زبان‌های منشعب از هندواروپایی شکلی یکسان داشت و ساخت و معنای آن بر اساس کارکرد اولیه آن بوده و در زبان‌های منشعب از آن مربوط به عضوی از خانواده و خاندان می‌شد. این واژه در دوره باستان زبان‌های ایران در متون مقدس اوستا با /apaṃ/ شکل ایزدی به خود می‌گیرد و در مقابل در فارسی باستان همان معنی کهن خود را حفظ کرده، برای شجره‌نامه شاهان هخامنشی به کار گرفته شد. در دوره میانه، به لحاظ تحول آوایی و معنایی دنباله فارسی باستان بوده که تا فارسی نو همان معنی را نگاه داشت.

در زمان اشکانیان که زبان فارسی میانه اشکانی پس از دوره سلوکی-یونانی آغاز می‌گردد، احتمالاً به سبب نفوذ فرهنگ و زبان میانرودانی و در مقابل با سلوکیان و زبان یونانی، ساخت واژه «نوه» تحت تأثیر زبان‌های میانرودانی قرار می‌گیرد؛ چرا که چنین ساختار اسمی را در زبان‌های ایرانی باستان نمی‌یابیم. همان‌گونه که مشاهده شد /dum-ka/ در سومری معنی «نوه و اولاد» را داشته‌است، اما در دوره اکدی کهن و آشوری تکرار واژه «پسر» به صورت /dumu-dumu/ و برای /mār-māri/ «نوه» به کار می‌رود که ما این فرایند را در کتیبه حاجی آباد از شاپور اول به صورت /Puhrepuhr/ مشاهده می‌کنیم. بنابراین، از آن‌جا که منبع‌های کتیبه‌ای اشکانی ما بسیار محدود است، می‌توان احتمال داد که در این دوره این ساخت بر مبنای واژه آشوری رایج بود و از زمان ساسانیان که دنباله فارسی باستان هخامنشی است، باز دنباله ساخت فارسی باستان باب می‌گردد؛ چرا که ساخت خود این واژه در آرامی متأثر از شاخه‌های شرقی سامی است.

فهرست منابع

- Bartholomae, Ch. (1904). *Altiranisches wörterbuch*. Strassburg: Verlag von Karl Trübner.
- Bertin, G. (1888). *Abrided grammars of the languages of the Cuneiform inscriptions, containing, Sumero-Akkadian grammar, Assyro-Babylon grammar, Vanic grammar, Medic grammar, Old Persian grammar*. London: Trübner & Co. Ludgate Hill.
- Black, J., & Andrew, G. (2000). *A concise dictionary of Akkadian*. Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.
- Borger, R. (2004). *Mesopotamisches Zeichelexicon*. Munster: Ugarit – Verlag.
- Buck, C. D. (1949). *A dictionary of selected synonyms in the principal Indo-European languages*. Chicago, London: The University of Chicago Press.
- Budge, E. Wallis, A., & King, L.W. (1902). *Annals of the kings of Assyria*. Vol I. London: Harrison and His Son Publishing.
- Buhl, F. (1915). *Wilhelm gesenius' hebräisches und aramäisches handwörterbuch über alte testament*. Leipzig, Verlag: von F. C. W. Vogel.
- Clay, A. T. (1912). *Personal names from Cuneiform inscription of the Cassite*. New Haven: Yale University Press.
- Cline, E. (2007). *Civilizations of the Near East and Southwest Asia*. Malaysia, New York: Sharpe Reference Inc.
- Comrie, B. (2009). *The world's major languages*. London and New York: Routledge Taylor and Francis Group.
- Dalby, A. (2004). *Dictionary of languages*. London: A & C Black publishing.
- Delitzsch, F. (1889). *Assyrian grammar with paradigms, exercises, glossary*. Berlin: Reuther.
- Delitzsch, F. (1896). *Assyrisches Handwörterbuch*. Leipzig: J.C.Hinrichs'sche Buchhandlung
- Edzard, D. O. (1997). *Gudae and his dynasty*. Toronto Buffalo London: University of Toronto Press.
- Farrokh, K. (2007). *Shadows in the desert, ancient Persia War*. Britain: Osoprey.
- Fossey, Ch. (2014). *Syllabaire cuneiforme*. Retrieved from <www.Forgetten books.Org 1901>.
- Foxvog, D. A. (2014). *Elementary Sumerian glossary*. California, USA: Guerneville.
- Frayne, D. (1993). *Sargonic and Gutian periods (2334-2113 B.C)*. Toronto: University of Toronto Press.

- Frayne, D. R. (1998). *Pre-Sargonic period (2700-2350)*. Toronto & London: University of Toronto Press.
- Gelb, I. J. (1961). *Glossary of old Akkadian*. Chicago: University of Chicago Press.
- Gray, L. H. (1971). *Introduction to Semitic comparative linguistics*. Amsterdam: Philo Press
- Grayson, K. A. (1987). *Assyrian rulers off the third and second millennium BC. II (to 1115BC)*. Toronto & London: University of Toronto Press.
- Grayson, K. A. (1991). *Assyrian rulers off the early first millennium BC. II.(1114-859 BC)*. Toronto & London: University of Toronto Press
- Grayson, K. A. (1996). *Assyrian rulers off the early first Millennium BC. II. (858-745BC)*. Toronto, London: University of Toronto Press.
- Halloran, A. H. (1990). *Sumerian lexicon*. Retrieved from <www. Sumerian.org.>
- Horn, P. (1883). *Grundriss der Neupersische Etymologie*. Strassburg: Verlag von Karl j.Trubner.
- Hunger, H. (1968). *Babylonische und Assyrische Kolophone*. Kevelaer: Verlag Butzon and Berker.
- Jagersma, B. (2010). *A descriptive grammar of Sumerian*. Leiden: Leiden universität verlag.
- Johns, F.G. (1972). *A short grammar of Biblical Aramaic*. Michigan: Andrews University Press.
- Keith, B., & Sarah, O. (2009). *Concise encyclopedia languages of the world*. New York: Oxford. Elsevier.
- Kent, R. (1950). *Old Persian grammar texts lexicon*. Newhaven. Connecticut: American Oriental Society.
- Khan, J. (1999). *A grammar of Neo-Aramaic, the dialect of the Jew Arbel*. Leiden and Boston: Library of Congress Cataloging-in-Publication Data. Brill.
- King, L.W. (1898). *First step in Assyrian*. London: Kegan Paul, Trench, Trubner & co. Ltd.
- Kuz'mina, E. E. (2007). *The origin of the Indo- Iranians*. (J. P. Mallory. Trans.) Leiden-Boston: Brill publishing.
- Leichty, E. (2011). *The royals' inscriptions of Esarhaddon, king of Assyria (680-669 BC)*. Wonona Lake, Indiana: Eisenbrauns
- Leick, G. (2010). *Historical dictionary of Mesopotamia*. Toronto & UK: The Scarecrow Press.
- Mackenzie, D. N. (1971). *A Concise Pahlavi dictionary*. New York, Toronto & London: Oxford University Press.
- Mallory, J. P., & Adams, D. Q. (2006). *The Oxford introduction to proto-Indo-European and the proto-Indo-European world*. New York: Oxford university Press.
- Mallory, J. P., & Adams, D. Q. (1999). *Encyclopedia of Indo-Europeans*. New York: Oxford university press.
- Mass, C. (1996). *The Akkadian grammar*. New York: Harvard University Press.
- Mayrhofer, M. (1953). *Kurzgefasstes etymologisches wörterbuch des Altindischen*. Vol II. Heidelberg: Carl Winter Universitatverlag.
- Mayrhofer, M. (1996). *Etymologisches wörterbuch des Altindoarischen*. Vol II. Heidelberg: Carl Winter Universitstverlag.
- Meissner, B. (1965). *Akkadisches Handwörterbuch*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Mercer, S. A. B. (1921). *Assyrian Grammar with chestomathy and Glossary*. London: Luzac & Co.
- Nourai, A. (2012). *An Etymological dictionary of Persai, English and other Indo-European languages*. Leiden: Xlibris Corporation.
- Nyberg, H. (2003). *A manual of Pahlavi*. Tehran: Asatir Publishing.
- Orel, V. (2003). *A handbook of Germanic Etymology*. Brill. Leiden: Boston
- Pokorny, J. (1959). *Indogermanisches etymologisches eorterbuch*. Verlag Bern und Munchen: Francke.
- Reichelt, H. (1967). *Awestisches elementarbuch*. Heidelberg: Carl Winter Universitatverlag..
- Reimschneider, K. K. (1973). *Lehrbuch des Akkadischen*. Leipzig: Verlag Von Eszyklopadie.

- Rix, H. (2001). *Lexicon der Indo-Germanischen Verben*. Wiesbaden: Dr. Ludwig Riechter Verlag.
- Sallaberger, W. (2010). *Die Akkadische sprache*. Berlin: Wolf Peiser Verlag.
- Sawyer, J. & Simpson, J.M.Y. (2001). *Concise Encyclopedia of language and religion*. Amsterdam, New York: Elsevier.
- Sayce, A. H. (1914). *An elementary grammar with full syllabary and progrssive reading book of Assyrian language*. London: Samual Bagster and Sons.
- Shimron, J. (2002). *Language processing and acquisition in languages of semitic, root-based, morphology*. Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Skeat, W. W. (1980). *Etymological dictionary of the English language*. New York: Dover Publications Inc.
- Smith, S. (1871). *History of Assurbanipal*. London: Williams and Norgate.
- Smith, S. (1887). *Keischrifttexte Asurbanipals konigs von Assyrien (668- 626)*. Leipzig: Verlag von Eduard Pfeiffer.
- Soden, W. (1974). *Akkadischen handwörterbuch*. Vol III. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Starr, I. (1990). *State archives of Assyria*. Finland: Hilsinki University Press.
- Strong, J. (1999). *Strong's Hebrew dictionary*. Albany: AGES Software.
- Sweeney, E. (2008). *The Ramessides, Medes and Persians*. New York: Algora Publishing.
- Thomason, S. G. (2006). *Encyclopedia of languages*. USA: University of Michigan Press.
- Vaan, M. (2008). *Etymological dictionary of Latin and the other Italic language*. Leiden, Boston: Brill.
- Vacin, L. (2011). *Šulgi of Ur: life, deeds, ideology and legacy of a Mesopotamian rulers as Reflected primarily in literary Texts* (PhD dissertation). University of London, London, England.
- Volk, K. (1999). *A Sumerian reader*. Roma: Editrice Pontificio Istituto Biblico.
- Wallenfels, R. (2000). *The ancient near East, an encyclopedia for students*. Vol 1-5. New York: Charles Scribner's Sons.
- Watkins, C. (2007). *Indo-European and the Indo-European*. USA: Harvard university press.
- Weisberg, D. B. (2003). *Neo-Babylonian texts in the oriental institute collection*. Chicago: The University of Chicago Press.
- West, M. L. (2007). *Indo-European poetry and myth*. Oxford & New York: Oxford university press.
- Wiessbach, F. H. (1911). *Die Keilinschriften der Achämeniden*. Leipzig: J.C.Hinrichs' sche Buchhandlung.
- Windfuhr, G. (2009). *The Iranian languages*. London and New York: Routledge Taylor and Francis Group.
- Witzel, M. (2001). Aurochthonous Aryans? The evidence from old Indian and Iranian texts. *Electronic Journal of Vedic Studies*, 7(3), 1-93.
- Worthington, M. (2012). *Principles of Akkadian textual criticism*. Boston, Berlin: Walter de Gruyter.

Puhrepuhr (Grandchild) in the Shahpur's Inscription at Haji-Abad by Comparison with Mesopotamian Texts

Behzad Moeini Sam¹
Mahmood Naghizadeh²
Sara Mohammadi Avandi³
Behnam Mohammadi Avandi⁴

Received: 17/07/2019

Accepted: 21/12/2019

Article Type: Research

Abstract

Linguistic, historical, and geographical conditions suggest that homogeneous communities settled in Eurasian and spoke Proto-Indo-European languages that began to expand around 4000 BCE. Mallory and some scholars believe that the Indo-European's homeland was in the arid steppe of the Pont-Caspian region. Having migrated the Indo-Iranian groups, they probably occupied somewhere in central Asia (a geographical parallel to Kazakhstan, Kyrgyzstan, Turkmenistan, and Uzbekistan) from where some Iranians migrated to the Iran's plateau, while the Indo-Aryans migrated to the subcontinent (Mallory 1989:262).

Grandson is one of the most controversial words in the Indo-European languages. This word is attested in most of Indo-European languages such as Celtic, Germanic, Italic, Baltic, Slavic, Albanian, Greek, and Indo-Iranian. In the Proto-Indo-European languages **h₂nep-ōt* is used for 'male descendant' and *h₂nep-t-ih_{1/2}* for 'female descendant'. Buck believes that PIE **nepot* probably consists of a compound of negative 'ne', and a form of stem, which is seen in Sanskrit *pati-*, Latin *potis* 'able', etc., and literally means 'powerless' (Buck.1944: 644). Paul Horn quotes from Leumann about PIE *nēpōt* which means 'orphan' (Horn.1883: 234), and Nourai regards *nebh=* 'damp, humidity' as a root (Nourai.2012: 322), but Helmut Rix does not think of *nebh* as the root of 'nava' (Rix.2001: 448).

In the Old Indian, *nāpāt* means 'grandson, son, descendant', which changes into *nāpāt-am* in the accusative case and *nāpāt-ah* in the plural subjective case. In the Old Indian, *apām nāpāt* compares with *apam napā* in Avesta, which denotes 'son of waters'. *nāpṭ* is the strong (vr̥dhi) stem of *nāpāt* in the Old Indian, which originates

¹ PhD in Ancient Iran History, Assistant professor of Ancient Iran History Department, Faculty Member of Azad Islamic University, Najaf-Abad Branch, Iran, (corresponding author); Behzadms44@gmail.com

² Assistant Professor, Department of Foreign Language and Linguistics, Payame Noor University, Iran; Mahmood_naghizadeh@yahoo.com

³ MA in Persian Literature, Faculty of Humanities, Azad Islamic University, Izeh Branch, Iran; bmssma60@gmail.com

⁴ MA in History, Faculty of Humanities, Azad Islamic University, Ghazvin Branch, Iran; Behnam.avandi@gmail.com

from the rainy cloud. Napāt in the Old Avesta, and naptar, nafəḏar, in the Young Avesta means ‘grandson and sisters’ son’. This word seems to be used with the apām to mean “grandson of waters” and originates from mountain and naptya denotes ‘descendant’. Darius the Great applied napāt to describe his pedigree in Bihstun Inscription. Horn regards nāpāt as Old Iranian word for nava in the New Persian, which has evolved into nevi in Kurdish, and nwasia in Baluchi of the Iranian’s dialects. The ‘nava’ or grandson is transcribed ‘nab’ into the Middle Persian, which originates in *napak of the Pahlavi Language (Horn.1883: 234).

The noun structure in the Sumerian language, however, is based on nominal chains which include primary nouns such as dumu, ‘son’, ‘child’, and a number of verbal roots employing as a noun like ti ‘lie’, buru ‘hole’. The use of primary nouns was relatively limited, and the Sumerian language, instead, applied a large number of nominal compounds. In the Sumerian language, ‘dumu’ stands for “son”, and ‘dumu-ka’ for “grandson”, which Sumerian kings referred to in their communications. A Sumerian king, Gudea C. 2141- 2122 B.C, ruled over Lagash city and was a patron of the arts and the builder of a new temple at Girsu. Sumerian texts in Gudea era indicate “grandson or dumu-ka”.

Furthermore, nouns in the Akkadian language are declined in the three cases of singular: nominative (stem-um), genitive (stem-im), accusative (stem-am), (dual: nom-?n, gen,acc -in; and plural: nom-?, gen, acc, -?) or the three statuses of rectus status, constructus status, and absolutus rectus. In the Old Akkadian languages, the words of dumu-ka, DUMU DUMU, TUR TUR, ablu abli, bin bini, and liblibi use for ‘grandson’ and we describe them in the Akkadian lingual branches which all except for dumu-ka take the reduplicated forms. There are some reduplicated words in the Old and Middle Akkadian language, and some words and prefixes are used for the family members in the Kassite period such as *mār*= son; *marat*= daughter; *TUR* or *Mar*=son; *TUR-SAL* or *Marat*=daughter; *TUR-TUR*=grandson; *KAL* =adult; *KAL-TUR-TUR*=adult grandson.

Moreover, among the survived texts of the Assyrian language, nouns have the three numbers of singular, dual and plural, as well as the three declinable case of the nominative, ending in –u; the genitive, ending in –i; and the accusative, ending in –a. We have a few words which applied for ‘grandson’, such as DUMU DUMU, TUR TUR, ablu abli, bin bini, liblibi. Just like the noun structure in the Assyrian language, nouns are declined in the three number of singular, plural and dual; and three cases of nominative, accusative and genitive, and compounds along with reduplicated words coincide with those of the Assyrian language. In the Young Babylonian period, we see the same of structure and reduplicated stem with genitive case such as ban bani ‘grandson’, lib-lib-bi, mār māri and other reduplicated words.

However, nouns in the Aramaic language may be divided into two groups: 1- nouns with the Aramaic origin and loanwords adapted to Aramaic morphology 2- loanwords which have not been adapted to Aramaic morphology. The former groups with original Aramaic stock end for the most part in either (–a) or (–ta). The latter groups of loanwords are adapted to Aramaic morphology. They adopted this nominal inflection through the suffixing of the ending (–a) or, in a few cases, (–ta). In the Aramaic language and its sub-branches bar applies for "son, grandson", and bar bar in the same meaning. In addition, ben bane means a "son" which in the widest sense includes "grandson".

Keywords: Grandchild, Son, Mesopotamia, Persian, Indo-European